



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

دوشنبه ۱۴ فبروری ۲۰۲۲

ناتور رحمانی

(مرد سالاری در دنیای نامردانه؟؟)

جبارانی از قماش مردان !! که ماهیتاً فرودتر از نامردان ، سخیف و بی خاصیت اند ، از جنس نرینه همانا ریش و بروتی به کمائی برده اند و صدا و سیمای ، و با دریغ دگر هیچ !
یعنی در مقام مردانگی به مروت ، عطوفت ، معاونت و رفاقت، نامردانه پشت کرده اند .

مگر در پستوی هزارتای تیره و تارغریده اند و بر روی زن شمشیر کشیده اند ، زن بخصوص زن شرقی موجودی که در تمام عمر پر ادبار خویش با عطوفت ، رفاقت ، معاونت و محبت والای انسانی بنام مادر ، خواهر ، همسر و دختر پیوند خورده است .

این سالاران قداره بند ، در تطور زمان بطور متناوب با دست باز، و اتکا به منشور ذهن پسند خودشان ، یا با سوء استفاده از فرامین(الهی) و گفته های بزرگان پیشین ، بنام غیرت ، ناموس ، همت و کرامتی که نداشته اند ، با گرمترین خونی از بیگناهان بی دفاع و بی حامی ، از خون مظلومان محبوس چهار دیواری حمام کرده اند ... اینها نسل از غزال ، قناری و پروانه را که نشان زندگی و زیبایی ، سازنده خانه و عشق بوده اند به تیر زده اند ، پروبال کنده اند ، زندانی قفس نموده و یا تحقیر کرده اند ... آن موجود مهربان و صبور را ، با نام های غیر از نام مشخص خودش صدا کرده اند : مادر اولاد ها ، عیال ، کوچ ، سیاه سر ، و حتا پا را فراتر نهاده با جهل مرکب وی را ناقص عقل ، عجوزه ، نماینده شیطان ، منبع فساد و پلید خطاب نموده اند ...

با دریغ و درد که در بیشتر آثار کهن ، مردان پیشین از نحوی متعصبین زن ستیز، ازین مقوله ها زیاد دیده میشود !؟

مگر وقتی زن در عمل ثابت ساخت ، که میتواند همدم و همکار باشد ، وقتی زن از مرز مشکل و ناممکن عبور کرد ، و نشان داد که با پیکر ظریف و دست های ظریف تر از آن ، میتواند دشوارترین وظایف را در آسمان ، زمین ، عمق ابحار و زیرزمین انجام دهد ، وقتی رمز آگاهی را از برگ و بار اندیشه گشود ، و با خرد چهار کنج ادب ، تاریخ ، فلسفه ، سیاست ، ساینس و تکنالوژی را درنوردید ،

برهان قاطع برای فراست ، کیاست و درایت خویش ارائه نمود ، و زمانی که لازم شد سینه ای پر از عشق را سپر دشمن کرد ، و با خون خود از میهن و استقلال وی دفاع نمود ، و ماندگار شد . پس چون است که مرد جبارسالار ، هویت وی را از اسم و رسم عاری میخواید ، و قبول ندارد که زن همان وینوس و جاهت ، الهه شهامت و تندیس تفکر است ... مگر این تبار تاریک این نرینه زورگوی پیوسته زن را نفی کرده ، و وی را با (نه) آذین بسته است .

نگو ، نرو ، نخند ، نبین ، نپرس ، نشنو ، نیا ، نمان ، نپوش و صدها (نه) دگر ، و در زمزمه دگر وی را زنده بگور کرده است ، گوش و بینی بریده است ، در تنور تعصب بی معنا اش او را آتش زده است ، و با نشان دادن این چراغ قرمز برای زن ، و حذف هویت و شخصیت او ، برای خود جایگاه دست و پا کرده است ، که همه ناشی از ترس بوده ، ترس از برابری ، ترس از رسوایی حتا ترس از فوقیت ها ... جبار مرد این نمونه ای چندش آور و زن ستیز ، در پناه قوه و قانون مردانه خود همان (حارث) است ، که دیروز خون بانوی شعر و ادب (رابعه بلخی) را در حمام از رگ اش برون کشید ، همان است که (مستوره غوری) نام آور زن ادب دری را ، در هزار توی تعصب پنهان کرد ، همان است که (محجوبه هروی) را به زندان افگند ، تا لیش برای غل و زنجیر غزل رهایی بخواند ، همان است که

و درین واپسین روزگاری ، که مداحه گویان دموکراسی و دیپلوماسی سرزمین مان ، چهارسوق جهان را به اصطلاح از شیرین گفته های خویش پر نموده ، در پیشگاه خدا و مردم از قانونیت ، عدالت و مصونیت دم میزنند ، برای شان کشتن انسان ساده تر از نابودی یک پرنده است ، بسیار سوگمندانه که کرامت و شرافت انسان با ارزش و در خور پذیرش را ، به نحوی دگر به حراج میگذارند ، برای این شرفباختگان متظاهر ریختاندن خون انسان به مثابه ریختاندن آب بر زمین است ، با همان سهولت ، آب از آب تکان نمیخورد و کسی بدهکار نیست ، قاتل با دستاویز تعصب ناموسی و چی های دگر ، احیاناً چند صباحی را با زیان و زندان خواهد گذرانید ، و اندک مدت بعد ملا ای ، مولوی ای از قماش خودش نشسته در مسند قضاوت ، حکم بر حقانیت داده و آدمکش جبار را آزاد مینماید ، او ، آن جبار مرد ، باز هم با افتخار شرمگاه اش را بدست گرفته ، عقب شکار تازه میگردد تا خون زن دیگری را ، در پگاهی یا بیگاهی بنام ناموس و غیرت بریزد ، زیرا کسی جلودارش نیست !؟

او برای وحشت و شهوت خویش حد و مرز نمی شناسد ، برای او ارتکاب هر عملی جایز است ، در دنیای او کلمه ای (نه) وجود ندارد .

این مردسالار روسپی روزگار است ، که مشیت بر سینه میکوبد ، و با حقارت عربده میکشد : من این کردم ، من آن کردم ، آری من ، من ، من

بلی . >> او دختر نزده ساله ای را ، با زور تفنگ از خانه و خانواده اش می رباید ، مورد لت و کوب ، تجاوز و اهانت قرار میدهد ، او در شست سالگی دوشیزه پانزده ساله را جبراً به حرمسرای خویش میبرد ، که با فرار آن مظلوم تیره ترین تیره گی ها ، فرا راه اش خواهد گرفت ، اوست که دختر دوازده ساله اش را وادار میسازد ، تا در امر خرید و فروش مواد مخدر دستیارش شود .

اوست که دختران جوان و دوشیزه گان پر آرمان را ، وادار به خود سوزی میسازد ، اوقاتل (شیما رضایی ، فرخنده ، تبسم ، نادیه انجمن ، رخشانه و جمعی از بانوان خردمند و آگاه، اعم از فعالان مدنی ، روزنامه نگاران و هنرمندان است) او زنی را در بدخشان سنگسار میکند ، او از زنی اعضای خانواده اش را می گیرد ، و وی را به مرز جنون میکشاند تا ژولیده و خاکسار پر درد ضجه بکشد ، و از هر رهگذری نشان کسانش را بجوید .

او ، او ، اوست ...

این ها به هیچوجه قصه های خود ساخته نیستند ، و هرگز به یک زن و یا یک محل مشخص مختص نمی گردند ، این همه قصه های واقعی و پر درد زن است ، زن دیار من که با انواع مختلف خشونت مواجه اند ، فرق نمی کند کجا باشد، خانه ، محل کار ، بازار یا کجا.

عامل این وحشت و خشونت همان مرد سالار، مرد جبار جاهلان خشم و خشونت است ، که در شکل وکارگذار دین ، سیمای پدر ، برادر ، شوهر و پسر، شمشیر از نیام میکشد ، و خون زن میریزد ، که گویا بد اخلاق و بد کاره اند ، که گویا فراری از خانه و خانواده اند ، که گویا اغوا کننده و نماینده ابلیس است و ... مگر نگفته اند علت چی بوده و مسبب کی؟

زنان بخاطر گویا این تخطی ها، همیشه زندانی بوده اند و کودکان شان نیز، اما هیچ یک از مردان بدکاره و زن کش، که عامل این همه بدبختی های زن شده اند، در هیچ یک زندان ها وجود ندارند!! چون از یکطرف قانون مشخصی وجود ندارد ، تا از زن دفاع نماید ، دو دگر بیداد دستگاه قضایی و



پلیس فاشیزم مذهبی ، زمینه ای انهدام زن و شخصیت وی ، و جسارت مرد نمای قداره بند در تمام عرصه ها گردیده است .

و او گفت : >> و خدا زن را از پهلوی چپ مرد آفرید، نه از سر او، تا فرمانروای او باشد ، نه از پای او تا لگد کوب امیال او گردد، بلکه از پهلوی وی آفرید تا با او برابر باشد، و از زیر بازوی او ، تا مورد حمایت او باشد، از نزدیک ترین نقطه به قلب او ، تا معشوق و محبوب او باشد<<